



جهانی شدن اقتصاد و نهادهای حکمرانی جهانی*

کیت گریفین^۱

مترجم: احمد پرخیده**

چکیده

جهانی شدن اقتصاد سبب شده است که روز به روز از اهمیت مرزهای حاکمیت دولت کاسته شود. ما از یک اقتصاد جهانی برخوردار هستیم، اما در عین حال نهادهای لازم برای فرایند حکمرانی جهانی را خلق نکرده‌ایم. [در این میان] آنچه را که به راحتی می‌توان فهمید این است که اقدامات یک‌جانبه در قالب تک‌روی‌ها و اعمال نفوذهایی که از این به بعد اتفاق می‌افتد، در بلندمدت غیرموجه بوده و از این رو، نیاز به بحث و بررسی در مورد چگونگی ایجاد نهادهای مناسب برای حکمرانی جهانی به خوبی احساس می‌شود. منافع و هزینه‌های جهانی شدن به صورت نامتقارن (نا برابر) توزیع شده‌اند، به طوری که مردمان فقیر در کشورهای کم‌درآمد در شرایط نامساعدی قرار گرفته‌اند. بخصوص این امر از ناحیه جریان آزاد نیروی کار با مهارت پایین و ایجاد حقوق مالکیت معنوی قابل مشاهده است. سازمان جهانی تجارت، که در مرکز توجه منتقدان جهانی شدن قرار دارد، باید به منزله عاملی برای بسط مطلوب و مناسب قوانین و مقررات در عرصه بین‌المللی و ایجاد موازنه در فرایندهای یک‌جانبه‌گرایانه مورد توجه قرار گیرد. به صورت کلی‌تر، لیبرالیسم جهانی اقتصاد، باید توسط نهادهایی که کالاهای عمومی جهانی و مکانیسم‌های بین‌المللی برای تأمین مالی آنها را فراهم می‌کنند، به یک موازنه و وضعیت تعالی مناسب برسد. همه مباحث مذکور متضمن کاهش بیشتر حاکمیت دولت بوده و هم‌چنین نیازمند تضمین این امر است که نهادهای جهانی، از خصلت دموکراتیک برخوردار باشند و بتوانند در برابر مردم سراسر جهان و در قبال عملکردشان پاسخ‌گو بمانند.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، یک‌جانبه‌گرایی، حکمرانی جهانی، کالاهای عمومی جهانی

۱- مقدمه

قرن هیجدهم انسان را بر پایه دو تصور کلی معرفی می‌کرد: یکی تصویری بود که در مورد خوشبختی و رفاه اقتصادی مبتنی بر بازارهای آزاد وجود داشت و دیگری تصویری بود که از «آزادی، برابری و برادری» مبتنی بر نهادهای سیاسی دموکراتیک حمایت می‌کرد. در حالی که انقلاب صنعتی اول در انگلستان طلایه‌دار این رفاه مادی محسوب می‌شد، انقلاب فرانسه نیز پرچم یک جامعه لیبرال را برافراشته بود. نزدیک به دو قرن بعد از انقلاب‌های انگلستان و فرانسه، کشمکش‌های برقراری یک سیستم اقتصادی و سیاسی لیبرال در کشورهای مستقل

* این اثر ترجمه‌ای است از: Keith Griffin, ۲۰۰۳, Economic Globalization and Institutions of Global Governance, Development and Chang, ۳۴(۵), ۷۸۹-۸۰۷

E mail: a_parkhide@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم اقتصادی از دانشگاه شهید بهشتی



در حال شکل گرفتن بود. علی‌رغم انترناسیونالیسم «بازرگانان آزاد» و بخش‌هایی از جریان سوسیالیستی، مشاهده می‌شود که لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی، شاید به نحو تناقض‌آمیزی با ناسیونالیسم پیوند خورده بود. در واقع فرض ضمنی این بود که برقراری لیبرالیسم در یک کشور واحد امکان‌پذیر خواهد بود. امروزه این فرض تحت تأثیر نیروهای ناشی از جهانی شدن اقتصاد مورد مناقشه قرار گرفته است. هم‌چنان که جریان‌ات رو به گسترش و به سرعت در حال رشد تجارت، سرمایه‌گذاری، فناوری، سرمایه‌های مالی، نیروی کار و جریان آزادانه اندیشه‌ها، یک اقتصاد به هم پیوسته جهانی را به وجود می‌آورد، مرزهای بین‌کشوری نیز به تدریج اهمیت خود را از دست می‌دهند. اما به هر حال نهادهای سیاسی از این جریان عقب مانده‌اند. ما با وجود برخورداری از یک اقتصاد جهانی، در عین حال فاقد یک حکومت جهانی هستیم و از این رو توانایی لازم برای «اداره بازار» را نخواهیم داشت.

البته این گونه نیست که همه از وضعیت موجود ناراضی باشند. کشورهای قدرتمند، مانند ایالات متحده و شرکت‌های چندملیتی بزرگ تمایل دارند که از وضعیت موجود طرفداری کرده و با گسترش آرمان‌های دموکراتیک در ورای مرزهای موجود مخالفت نکنند. بسیاری از منتقدان جهانی شدن اقتصاد به شدت نسبت به کاهش کنترل‌های مربوط به فرایند جهانی شدن موضع‌گیری کرده‌اند و نگرانی خود را نسبت به فقدان نهادهای دموکراتیک جهانی از طریق دفاع و بازگشت به ناسیونالیسم اقتصادی ابراز کرده‌اند. منتقدان دیگر، از جمله خود من، از گسترش منافع حاصل از جهانی شدن حمایت کرده و به دنبال ایجاد آن دسته از نهادهای حکمرانی جهانی هستند که نسبت به سازمان‌ها و نمایندگی‌های بین‌المللی موجود چهره دموکراتیک‌تری داشته باشند.

اگر کسی برای دموکراسی در یک چارچوب جهانی اهمیت قایل باشد، این امر حداقل متضمن این خواهد بود که نسبت به دیدگاه‌های اکثریت بی‌تفاوت نباشد. متأسفانه ایالات متحده یعنی قدرتمندترین کشور جهان، توجهی به این امر به عنوان ابتدایی‌ترین ابزار برقراری یک محیط جهانی دموکراتیک ندارد. سناتور ویلیام فولبرایت^۲ از کانزاس، یک نسل قبل وقتی که در مورد «غرور قدرت» صحبت می‌کرد و از نیاز به برقراری ترتیباتی برای احترام به عقاید همه انسان‌ها سخن می‌راند، نسبت به این امر هشدار داد. اما ایالات متحده اعتنایی به این هشدار نکرد. در عوض در سال‌های اخیر همانند دوران سناتور فولبرایت، ایالات متحده بارها به اقدامات یک‌جانبه دست زده و برای نظرات سایر کشورها اهمیتی قائل نبوده است.



در اینجا به هشت نمونه از اقداماتی که ایالات متحده در زمینه نقض حاکمیت دیدگاه اکثریت انجام داده است، اشاره می‌کنیم:

اول، دولت ایالات متحده در قبال پرداخت بدهی‌های خود به تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل، کوتاهی کرده است. ایالات متحده همچنین در پرداخت‌های خود به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان دولت‌های آمریکایی^۳ و تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی دیگر نیز کاملاً متعهدانه عمل نکرده است. به عبارت دیگر، ایالات متحده یک شریک و سهام‌دار متخلف است.

دوم، ایالات متحده در پیوستن به اکثریت بزرگی از دیگر کشورها برای تأسیس دادگاه جنایی بین‌المللی^۴ سر باز زده است. این پیمان توسط ۱۳۸ کشور امضاء شد و توسط ۶۶ کشور به تصویب رسید، اما ایالات متحده در عوض تصویب این معاهده، امضاء خود را فسخ کرد. این اولین بار بود که یک کشور اقدام به فسخ امضاء خود در یک معاهده بین‌المللی می‌کرد.

سوم، در دو مورد ایالات متحده با اقدام یک‌جانبه خود از نمایندگی‌های تخصصی سازمان ملل خارج شده است، یکی خروج از سازمان علمی، فرهنگی و آموزشی سازمان ملل متحد (یونسکو)^۵ بود که در سال ۱۹۸۴ از این سازمان خارج شده و پس از گذشت هیجده سال و در سال ۲۰۰۲ دوباره به عضویت این سازمان پذیرفته شد. دیگری خروج از سازمان بین‌المللی کار^۶ بود که چند سال قبل دوباره به عضویت این سازمان در آمد.

چهارم، ایالات متحده تصویب معاهده بین‌المللی گازهای گلخانه‌ای^۷ را نپذیرفته است و از پیوستن به همکاری جهانی برای کاهش آلودگی‌های بین‌المللی سر باز زده است.

پنجم، ایالات متحده با پیوستن به پیمان منع استفاده از مین‌های زمینی که توسط ۱۳۰ کشور پذیرفته شده، موافقت نکرده است.

ششم، ایالات متحده قوانین کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی^۸ را اجرا نکرده است. به طوری که مانع بازدید بازرسان سازمان مذکور از این کشور شده است. بازدید از سایر کشورها به منزله تضمینی برای اجرای کنوانسیون مذکور تلقی شده اما بازدید از کشور ایالات متحده غیرقابل قبول است.

هفتم، ایالات متحده از قبول معاهده منع آزمایشات هسته‌ای^۹ سر باز زده است. آخرین و هشتمین مورد که در سال‌های اخیر نمود پیدا کرده است، موضوع حمله به عراق می‌باشد.



ایالات متحده با وجود این که نتوانست موافقت سازمان ملل در مورد حمله نظامی به عراق را به دست آورد، در یک ائتلاف برای استقرار رژیمی که متناسب با خواسته‌های آنها باشد، به خاک عراق تجاوز کرد. حمله یک‌جانبه علیه عراق احتمالاً پراهمیت‌تر از آن است که آن را فقط جنگ اول قرن بیست و یکم بنامیم. این واقعه را شاید بتوان نقطه عطفی در روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی دانست. نتیجه این جنگ و پیامدهای بعدی آن نشان‌دهنده مسیری است که ما در آینده قابل پیش‌بینی طی خواهیم کرد. چه ایالات متحده در تضعیف محدودیت‌هایی که چارچوب رفتاری بین‌المللی آن را تعیین می‌کند، موفق باشد و بتواند یک هژمونی جهانی را به وجود آورد و یک شکل جدید از امپریالیسم را خلق کند و چه، هزینه‌های اقدامات یک‌جانبه برای ایالات متحده بیشتر از منافع آن باشد، این یک امر مسلم است که ضرورت اقدامات دسته‌جمعی و تلاش برای یافتن نهادهای دموکراتیک‌تر حکمرانی جهانی اجتناب‌ناپذیر است.

جدای از درک سیاستمداران ایالات متحده از هزینه‌ها و منافع اقدامات یک‌جانبه، این سؤال هم‌چنان باقی است که آیا ایالات متحده توانایی لازم برای ادامه و حفظ این تسلط جهانی را دارد؟ روندهای بلندمدت اقتصادی نشان می‌دهند که قدرت ایالات متحده نسبت به دیگر کشورهای جهانی در حال کاهش بوده و کاهش هژمونی ایالات متحده به وقوع پیوسته است. اگر چه مخارج نظامی و صادرات اسلحه در ایالات متحده به اندازه بقیه جهان است اما اهمیت این امر نسبت به گذشته کمتر شده است. نیروهای اقتصادی و جمعیتی، هژمونی ایالات متحده را تضعیف کرده است. به طوری که سهم ایالات متحده از جمعیت جهان در حال کاهش است، هم‌چنین سهم ایالات متحده در موجودی سرمایه مولد، تولید، درآمد و تجارت جهانی رو به کاهش گذاشته است. می‌توان گفت که تقریباً همه شاخص‌ها از یک روند نزولی برخوردارند. در خصوص جنگ عراق نیز باید گفت که شاید این جنگ نشانه‌ای از ضعف ایالات متحده باشد تا قدرت آن.

زمان به زودی مشخص خواهد کرد، اما در هر حال رفتارهای یک‌جانبه‌گرایانه از نوعی که در بالا ذکر شد، با ایجاد یک چارچوب دموکراتیک در سطح جهانی همخوانی ندارد. این امر امنیت جهانی را به خطر می‌اندازد، مانع گسترش حاکمیت قانون در گستره جهانی شده و قابلیت اقدامات دسته‌جمعی برای تشخیص مشکلات مهم جهانی را تضعیف می‌کند. با در نظر گرفتن حیطه محدود هر اقتصاد، این امر روز به روز ملموس‌تر می‌شود که حکمرانی



اقتصاد جهانی نیازمند یک سلسله از نهادهای فراملی است که قادر به حل مسائل و مشکلات بین‌المللی به صورت اقدامات دسته‌جمعی باشد. تجارت جهانی یکی از این مسائل است اما موضوعات دیگری نیز از قبیل مالیه، نقدینگی جهانی، مهاجرت نیروی کار، نقل و انتقالات تکنولوژی، حقوق مالکیت معنوی و مسائل محیطی نیز وجود دارند که باید مورد توجه قرار گیرند. برای رسیدن به این اهداف، ترکیبی از اصلاح نهادهای بین‌المللی موجود و خلق نهادهای فراملی جدید لازم خواهد بود.

۲ - جهانی شدن نامتقارن

جهانی شدن می‌رود تا همبستگی و ادغام^{۱۱} اقتصادی وسیع‌تری را به وجود آورد اما همزمان با این روند دو حوزه مهم نیز وجود دارند که در آنها محدودیت‌ها و حمایت‌های جهانی رو به گسترش است.

اول، محدودیت بر جریان (حرکت) نیروی کار با مهارت پایین دوم، ایجاد «حقوق مالکیت معنوی» است که به این ترتیب جریان دانش، عقاید و هم‌چنین فناوری را محدود می‌کند.

بنابراین، با وجود یک ساختار نامتقارن از حکمرانی جهانی که به نفع کشورهای ثروتمند بوده و کشورهای فقیر و ضعیف را در شرایط نامناسبی قرار می‌دهد، این محدودیت‌های حمایت‌گرایانه باعث می‌شود که منافع جهانی شدن به صورت نابرابر توزیع شود. راه حل، در آزادسازی هرچه بیشتر اقتصاد می‌باشد که این امر به نوبه خود نیازمند تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک‌تر در سطح جهانی خواهد بود. حتی در عرصه تجارت و بازرگانی که شاهد آزادسازی‌های قابل توجهی بوده‌ایم، منافع جهانی شدن به صورت نابرابر توزیع شده است. علت هم این است که هنوز تبعیض علیه تولیداتی که برای کشورهای با درآمد پایین از اهمیت خاصی برخوردار است، وجود دارد. به طوری که فرآیند جهانی شدن در بعضی موارد از قبیل مواد غذایی، محصولات نساجی، پوشاک و کفش و محصولات چرمی بسیار آهسته بوده است. به عبارت دیگر جهانی شدن در بخش‌هایی هم که دارای سرعت بیشتری بوده نیز یک رابطه نامتقارن را بین کشورهای غنی و فقیر برقرار کرده است. به همین دلیل کشورهای فقیر هم چنان در انتهای صف قرار دارند.

نیروهای حمایت‌گرا در سال‌های اخیر، بازیگران اصلی در سیاست‌گذاری ایالات متحده

بوده‌اند. تعرفه‌هایی که بر واردات چوب از کانادا تحمیل شده است، بر خلاف روح (و شاید قانون) معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا^{۱۱}) می‌باشد. از طرف دیگر تحمیل تعرفه‌های بالای ۳۰ درصد بر واردات فولاد در حقیقت نقض توافق‌نامه سازمان جهانی تجارت^{۱۲} می‌باشد. ایالات متحده، تنها در سال ۲۰۰۱ تعداد ۷۹ مورد تحقیق و بررسی در زمینه [اقدامات] ضد دامپینگ انجام داد که همگی به منظور محدود کردن واردات از تولیدکنندگانی بود که با هزینه کم، تولید می‌کردند.

معیارهای پیشنهادی ضد دامپینگ در واقع عکس‌العمل‌هایی هستند که در برابر رقابت قیمتی دنیای خارج انجام می‌گیرند. این اقدامات در عمل یک اصل خیلی مهم در اقتصاد بازار که همانا آزادسازی و رقابت است را نقض می‌کند و با یک اقتصاد جهانی مبتنی بر انصاف و عدالت سازگاری ندارد. سرانجام در سال ۲۰۰۲ ایالات متحده تحت فشارهایی که از ناحیه لابی کشاورزی وارد می‌شد، یارانه‌های اعطایی به بخش کشاورزی را به طور چشم‌گیری افزایش داد. این امر مخالف سیاست‌های گذشته در مورد کاهش یارانه‌های کشاورزی بود و عزم دیگر کشورها در اروپا و ژاپن برای کاهش یارانه‌های کشاورزی را تضعیف کرده و تعهد ایالات متحده برای کاهش یارانه‌های کشاورزی و باز کردن بازارهای خود به روی محصولات سایر کشورها که در جریان مذاکرات آزادسازی تجاری در دوحه قطر و در سال ۲۰۰۱ پذیرفته شده است را نقض می‌کند. تحت این شرایط شاید کسی این فکر به ذهنش خطور کند که ایالات متحده برای خشنودی لابی انرژی در داخل کشورش، ممکن است با تسلط بر نور خورشید نیز موافقت کند.

اجازه بدهید در اینجا به بحث جریان نیروی کار، مخصوصاً نیروی کار با مهارت پایین برگردیم. عقیده من این است که ما باید به سمت جهانی حرکت کنیم که در آن مرزها از حالت بسته بودن خارج شوند. این قسمتی از نظرات من است که مطابق آن جهانی شدن بیشتر مطلوب خواهد بود. حرکت آزادانه‌تر نیروی کار به دو علت، مفید و سودمند می‌باشد.

اول اینکه، نظریه استاندارد اقتصاد بیان می‌کند که تحرک بیشتر نیروی کار یک «بازی جمع مثبت» است به طوری که همه می‌توانند منتفع گردند (نگاه کنید به Griffin, ۱۹۹۷). دوم اینکه، به هر حال حتی اگر کسی این امر را قبول نداشته باشد و حتی اگر این‌گونه تصور شود که باز بودن مرزها در تمام کشورها، زیان قابل توجهی را نصیب گروه‌های اصلی در کشورهای ثروتمند خواهد کرد، جهانی شدن بدون مرز، باید تحقق یابد.



باز بودن بیشتر مرزها نه تنها منجر به کارایی بیشتر در تخصیص منابع می‌شود و درآمد جهانی را افزایش می‌دهد، بلکه از طریق افزایش درآمد کارگران با مهارت پایین در کشورهای در حال توسعه باعث بهبود توزیع درآمد جهانی خواهد شد.

توزیع جهانی درآمد به نحو غیرقابل باوری نابرابر است. جهانی شدن باعث افزایش نابرابری در بسیاری از کشورها، بخصوص در چین و اقتصادهای در حال گذار بلوک شوروی سابق شده است. به هر حال، نابرابری‌های بین‌کشوری، الگوی پیچیده‌تری را نشان می‌دهد. اخیراً باب ساتکلیف^{۱۳} تمام مطالعات انجام شده را با هم مقایسه کرده که در بین آنها مطالعه محقق قابل اعتمادتر است. محقق در ابتدا با در نظر گرفتن تفاوت‌های موجود در درآمد سرانه (بر حسب برابری قدرت خرید) و نه توزیع درآمد در داخل کشورها، تخمین‌هایی از نابرابری بین‌کشوری ارائه می‌دهد. بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۸ ضریب جینی از یک روند آهسته برخوردار بوده است به طوری که در این دوره ضریب جینی از ۵۵/۵ به ۵۶/۴ رسیده است (Sutcliffe, ۲۰۰۲). به هر حال اگر چین را از این مجموعه خارج کنیم، ضریب جینی با شتاب بیشتری افزایش می‌یابد و از ۵۳/۲ به ۵۸/۲ می‌رسد.

به عبارت دیگر، این افزایش سریع درآمد در چین (و در یک گستره محدودتر در هند) است که ثبات نسبی نابرابری درآمد در بین کشورها را توضیح می‌دهد. ساتکلیف در ادامه به ارائه برآوردهای خود از نابرابری جهانی درآمد می‌پردازد که در این برآورد نه تنها تفاوت‌های موجود در متوسط سطح درآمد در بین کشورها بلکه توزیع درآمد در داخل کشورها نیز مورد توجه قرار گرفته است. نتایج به دست آمده امیدبخش‌تر است. بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ ضریب جینی برای نابرابری جهانی از ۶۶/۷ به ۶۲/۷ کاهش یافته است. با این وجود تنها یک کشور (سیرالئون با ضریب جینی ۶۲/۹) دارای ضریب جینی بالاتر از ضریب جینی کل جهان می‌باشد. ضریب جینی در هیچ کشور دیگری حتی آفریقای جنوبی (۵۹/۳) یا برزیل (۶۰/۷) باعث افزایش ضریب جینی جهانی نشده است.

آزادسازی بیشتر در تحرکات بین‌المللی به کاهش نابرابری جهانی کمک می‌کند. بنابراین باز کردن بیشتر مرزها باید در دستور کار کسانی قرار گیرد که طرفدار دموکراسی در چارچوب اقتصاد جهانی هستند. حتی کسانی که نسبت به دموکراسی جهانی دچار شک شده‌اند اما از جهانی شدن اقتصاد دفاع می‌کنند باید از این سیاست پشتیبانی کنند. چرا که اگر نابرابری جهانی افزایش می‌یافت، آن‌گاه این خطر احساس می‌شد که یک عقب‌نشینی عمومی در مورد جهانی

شدن انجام گیرد، هم‌چنان‌که بعد از جنگ جهانی اول اتفاق افتاد (Williamson, ۱۹۹۷).

به علاوه، اگر چه سیستم‌های بهتر ارتباطات و هزینه‌های کمتر حمل و نقل هنوز مرزها را کاملاً باز نکرده اما در واقع آن را خلل‌پذیر کرده است. دولت‌ها مشکلات رو به ازدیاد کنترل مرزهایشان و در نتیجه مهاجرت‌های غیرقانونی گسترده که در سراسر جهان وجود دارد را به خوبی درک کرده‌اند. نه ریوگراند^۴ و نه حصارهای فلزی هیچ‌کدام نمی‌توانند مانع ورود میلیون‌ها مهاجر غیرقانونی از مکزیک به خاک ایالات متحده شوند. تونلی که در زیر کانال انگلیس قرار دارد، ورود کارگران بدون مجوز را به بریتانیا راحت‌تر کرده است و دریای آدریاتیک دیگر مانعی قدرتمند برای آلبانیایی‌هایی که می‌خواهند وارد ایتالیا شوند، محسوب نمی‌شود. تلاش‌هایی که برای کنترل مهاجرت بین‌المللی انجام گرفته‌اند، سبب شده است که کارگران فقیر به کارگران غیرقانونی تبدیل شوند که این امر به سود هیچ‌کس نیست.

اجازه دهید که به موضوع حقوق مالکیت (اختراع ثبت شده) و علایم تجاری بپردازیم یعنی دومین حوزه‌ای که معتقدم با اعمال حمایت‌های بیشتر در این زمینه ما به سمت مسیر اشتباه حرکت می‌کنیم. ما اصطلاحات قدیمی حق ثبت اختراع^۵ و علامت تجاری^۶ را با اصطلاح حقوق مالکیت معنوی جلوه جذاب‌تری بخشیده‌ایم و تلاش‌های زیادی توسط شرکت‌های مختلف از طریق استخدام وکلای مربوطه انجام می‌گیرد تا از مالکیت ایده‌های آنان حمایت کنند. چون حقوق مالکیت معنوی اعطایی توسط دولت به افراد و نهادها، باعث به وجود آمدن امتیازهای انحصاری می‌شود که فقط گاهی موارد و آن هم به طور استثناء مفید خواهند بود، بنابراین عده زیادی زیان خواهند دید. ما باید در جهت عکس حرکت کنیم، یعنی به سمت اینکه دانش را به یک کالای آزاد تبدیل کرده و حقوق مالکیت را برای دانش حذف کنیم. برای این امر ما نیاز داریم که چندین کار را به صورت ضربتی انجام دهیم. اگر سازمان جهانی حقوق مالکیت معنوی تا حدودی اصلاح می‌شد، آن‌گاه از طریق نهاد مذکور می‌توانستیم به اهداف خود برسیم. به عبارت کلی‌تر چیزی که نیاز به آن احساس می‌شود این است که باید استانداردهای لازم برای قابلیت ثبت اختراع را افزایش داد، یعنی باید شرایط حق ثبت اختراع را برای بنگاه‌های اقتصادی و هم‌چنین مخترعان مشکل‌تر کرد.

اولاً باید دستیابی به حق ثبت اختراع برای تغییرات کوچک تولیدی، برای شرکت‌ها غیرممکن شود. این یک استراتژی است که توسط شرکت‌های چندملیتی روند رو به گسترشی به خود گرفته است.



دوماً ما نباید به شرکت‌ها اجازه دهیم تا مجموعه‌هایی از حق ثبت اختراع را به صورت تدافعی در اختیار خود قرار دهند و به این وسیله رقابت را از بین برده و مانع خلق ابتکاراتی گردند که توسط رقابت‌کنندگان بالقوه ایجاد می‌شوند.

سوم اینکه شرکت‌ها باید از اتخاذ سایر سیاست‌های ضد رقابتی منع گردند. سیاست‌هایی از قبیل اقامه دعوی علیه شرکت‌های کوچک‌تر برای افزایش هزینه ورود به صنعت. چهارم اینکه ما به یک معاهده بین‌المللی نیاز داریم تا دستیابی آزادانه و راحت‌تر به اطلاعات ثبت شده برای محققان را تضمین کند که در این صورت، تحقیقات و نوآوری‌های جدید با موانع به وجود آمده توسط انحصار حق ثبت اختراع روبرو نخواهند شد.

این اقدامات در کوتاه‌مدت و میان‌مدت قابل اجرا خواهند بود. در بلندمدت سیستم حق ثبت اختراع باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. به این ترتیب که باید نفع عمومی جهانی قبل از این‌که قدرت انحصاری به دست شرکت‌ها و افراد بیفتد، بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

مدت زمان حق تألیف (کپی‌رایت) و امتیاز حق ثبت اختراع از روند افزایشی باثباتی برخوردار بوده است و گستره موارد مشمول این قانون نیز افزایش یافته است. امروزه دانشگاه‌ها حقوق ثبت اختراع را برای خود محفوظ داشته و به واسطه صدور مجوزها، اقدام به درآمدزایی می‌کنند، گسترش حقوق ثبت اختراع در زمینه بیوتکنولوژی، تنها باعث افزایش تعداد موضوعاتی خواهد شد که باید از نو مورد آزمون قرار گیرند.

شاید از این مهم‌تر، بحث طولانی بودن دوره حمایت از حق ثبت اختراع و حق تألیف است. به طوری که این دوره طولانی‌تر از زمانی است که برای ایجاد انگیزه جهت فعالیت‌های خلاقانه مورد نیاز است. برای مثال حمایت از حق تألیف در ایالات متحده طولانی‌تر از عمر هنرمندان، نویسندگان و صاحبان آثار نو و بدیع بوده و بنابراین شرایط موجود مدتی بعد از اینکه انگیزه‌های نوآوری از بین رفت، باعث به وجود آمدن رانت‌های انحصاری برای وارثان مخترعان از دنیا رفته خواهد شد. حمایت از حقوق مالکیت در ایالات متحده در چند مرحله و از ۲۸ سال به ۷۵ سال و اخیراً به اندازه طول عمر نویسنده به علاوه ۷۰ سال بعد از مرگ نویسنده، افزایش یافته است. در مورد آثار ناشناخته (از قبیل فیلم‌ها) طول دوره حمایت از حق تألیف ۹۵ سال از زمان انتشار و یا ۱۲۰ سال از زمان تولید می‌باشد. کارکرد قانون حق تألیف از ایجاد انگیزه برای فعالیت‌های نوآورانه به حمایت از قدرت درآمدزایی حقوق مالکیت معنوی تغییر جهت داده است.

۳- سازمان تجارت جهانی

این‌ها حوزه‌هایی هستند که جهان نسبت به آن‌ها رویه آزادتری را اتخاذ می‌کند و در عین حال، موضوعاتی هستند که منتقدان جهانی شدن خواستار تحول در آنها می‌باشند. اکنون برمی‌گردیم به سازمان جهانی تجارت، یعنی نهادی بین‌المللی که انتقادات شدیدی از طرف مخالفان جهانی شدن نسبت به آن صورت گرفته است. در این جا یک شبهه‌ای وجود دارد که تأمل‌برانگیز است و آن این‌که مردم مترقی و کسانی که مایل به کمک به کشورهای در حال توسعه می‌باشند، یک آژانس بین‌المللی تأثیرگذار و مهمی را ایجاد کرده‌اند که گستره وسیعی از مسائل مربوط به تجارت جهانی را پوشش می‌دهد. اما کسانی که تمایل دارند وضع موجود را حفظ کنند و هم‌چنین آن دسته از کشورهایی که نمی‌خواهند اقتدار آنها در عرصه جهانی کمتر شود، در واقع برخلاف اهداف نهادهای جهانی که به دنبال تنظیم تجارت جهانی برای تأمین خیر عمومی هستند، عمل کرده‌اند. در عین حال ما شاهد تظاهراتی بوده‌ایم که در سیاتل و برای مخالفت با سازمان جهانی تجارت به وقوع پیوست. این تظاهرات در جاهای دیگر و توسط کسانی برگزار شد که ادعا می‌کنند مدافع مردم فقیر، مستضعف و زیان‌دیده هستند.

در دهه ۱۹۴۰، وقتی که نهادهای برتن‌وودز تأسیس شدند، کشورهای پیشرفته بر ایجاد نهادی که بعدها سازمان بین‌المللی تجارت^۳ نامیده شد، اصرار می‌ورزیدند، آن هم با هدف تکمیل چارچوبی که امروزه معماری مالی بین‌المللی نامیده می‌شود. به عبارت دیگر بانک جهانی با هدف تأمین سرمایه برای کشورهایی که در جریان بازسازی‌های بعد از جنگ یا دستیابی به توسعه پس از استقلال بودند، تأسیس شد. صندوق بین‌المللی پول نیز با هدف تأمین مالی کشورهایی که با مشکلات تعادل کوتاه‌مدت تراز پرداخت‌ها مواجه بودند، به وجود آمد و در عین حال تأسیس سازمان بین‌المللی تجارت که قوانین بازی منصفانه‌ای را برای فضای تجارت بین‌المللی طراحی می‌کرد و در عین حال کشورهای مترقی انتظار داشتند تا مانع تسلط ایالات متحده بر بازرگانی جهانی (از نتایج جنگ جهانی دوم) شود، در کنار نهادهای برتن‌وودز مورد توجه قرار گرفت.

ایالات متحده موافقت خود را با این ایده اعلام کرد. در حقیقت مسایل تجاری نه در برتن‌وودز، نیوهامپشایر، بلکه در هاوانا و کوبا مورد بحث قرار گرفت. در حقیقت، سازمان بین‌المللی تجارت با این امید که به فراموشی سپرده خواهد شد، به حاشیه رانده می‌شد. در واقع، جهان سرانجام به جای سازمان بین‌المللی تجارت، مجبور شد تا موافقت‌نامه



عمومی تعرفه و تجارت (گات^{۱۸}) را بپذیرد که از زمان شروع به کار، از منافع تجاری کشورهای ثروتمند حمایت می‌کرد. در حقیقت، بیشتر کشورهای فقیر، از جریان مذاکرات موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت بی‌خبر بودند.

کشورهای در حال توسعه تا حد زیادی از این موافقت‌نامه ناراضی بودند، که بعد از سال‌ها اعتراض و اعلام نارضایتی سرانجام با برگزاری کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل (آنکتاد^{۱۹}) که راثول پربیش^{۲۰} در رأس آن بود، سعی شد تا رضایت این دسته از کشورها تأمین گردد. آنکتاد عملاً به صورت یک مجموعه ضعیف و ناپایدار شکل گرفت. آنکتاد اگر چه یک منبع مهم اطلاعاتی و تحلیلی مهم بوده و به صورت دوره‌ای، از نو سازمان‌دهی شده است اما در عرصه سیاست اقتصاد جهانی چیزی جز یک کارگاه گفتگو نبوده است. با توجه به این زمینه تاریخی، ایجاد سازمان تجارت جهانی (WTO) باید به عنوان پیشرفتی قابل توجه مد نظر قرار گیرد. برخلاف آنکتاد که حتی به صورت مکانیسمی برای دستیابی به توافق‌نامه‌های جهانی تجارت و یا مرتبط با مسایل تجاری نیز عمل نکرده است و هم‌چنین برخلاف گات (GATT) که به تحقق سازوکار تقویت موافقت‌نامه‌ها کمکی نکرده است، سازمان تجارت جهانی هر دوی این خصیصه‌ها را دارد. به عبارت دیگر WTO به گونه‌ای سازمان‌دهی شده است که امکان مذاکرات جدی و سیستماتیک را فراهم کرده و به علاوه سازوکاری را طراحی کرده است که به صورت قانونی باعث تقویت موافقت‌نامه‌های الزام‌آور می‌شود.

به‌ویژه طرفداران بین‌المللی شدن^{۲۱}، باید فرمول سنتی «قدرتمندان بهتر تصمیم می‌گیرند» را از اذهان همه پاک کرده و به صورت کاملاً جدی از گسترش حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی حمایت کنند. همان‌طوری که مشاهده می‌شود، یک‌جانبه‌گرایی در دوره بعد از جنگ سرد افزایش یافته است و این امر تهدیدی است در جهت پذیرفته شدن نابرابری‌های جهانی و هم‌چنین افزایش کشمکش‌های سیاسی. سازمان سازمان تجارت جهانی می‌تواند با این مشکلات مقابله کند چرا که این سازمان به واسطه برخورداری از تمهیداتی خاص قادر است در مواردی که توافق‌نامه‌ها توسط یک کشور نقض شده و دیگران متضرر می‌شوند، برای حل مشکل وارد عمل شود. [اما] این حقیقت نیز وجود دارد که سازوکار جبرانی مذکور محدود و فرایندهای قضاوت بسیار پرزحمت بوده است، به این صورت که این فرآیندها گاهی مواقع چندین سال طول می‌کشد.

با این وجود، من فکر می‌کنم در اصل این یک گام رو به جلو است که جامعه جهانی



سازوکارهای جبرانی را مطلوب می‌داند. متأسفانه ایالات متحده وقتی از روش‌های حل اختلاف WTO پیروی می‌کند که منافع آن را تأمین کند و یا به گونه‌ای او را از اجرای تعهداتش معاف کند. شاید شایع‌ترین تاکتیک در این مورد اتخاذ سیاست‌های ضد دامپینگ است که اکنون بیش از ۳۰۰ نوع از آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، برای ایجاد یک سیستم مبتنی بر قانون در حکمرانی اقتصادی جهان باید اقدامات بزرگی انجام شود، هم‌چنان که در مورد تجارت جهانی این اقدامات به کار گرفته شد اما گام‌هایی که در این زمینه برداشته شد محدود و اندک بودند.

۴- تقسیم نیروی کار در بین نهادهای بین‌المللی

اجازه دهید در این جا یک حوزه بحث‌انگیز دیگر را مطرح کنیم. ممکن است این موضوع مطرح شود که نهادهای حکمرانی اقتصادی جهان باید در امر تخصیص و تقسیم کار فعالیت کنند. به این معنی که، هر کدام از نهادها باید مسئولیت یک حوزه خاص بر عهده گرفته و برای جلوگیری از هم‌پوشانی اختیارات و حوزه عملکرد، پیامدهای نابرابر رفاهی، سردرگمی و فقدان پاسخ‌گویی، اقدامات مهمی را انجام دهد. علت تنها این نیست که شفافیت در مسئولیت‌ها باعث افزایش کارایی می‌شود، بلکه ابهام در مسئولیت‌ها به کشورهای ثروتمند و پر قدرت این امکان را می‌دهد تا از طریق سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» سازمان‌های مختلف را بر علیه یکدیگر بشورانند.

به عبارت دیگر مشابه‌سازی و نسخه‌برداری از وظایف باعث می‌شود که کشورهای کم‌درآمد به طور اعم و کشورهای کم‌درآمد کوچک دارای بودجه‌اندک به طور اخص متضرر شوند. کشورهای کوچک باید قادر باشند که مناظرات مربوط به هر بحث را تنها در یک نشست حل و فصل کرده و نباید مجبور به تحمل هزینه‌های ناشی از جلسات و مباحث تکراری شوند. این اصل برای دو حوزه ویژه از مباحث جاری مفید خواهد بود. به نظر من استفاده ابزاری از سیاست‌های تجاری برای حفاظت از محیط زیست و یا افزایش استانداردهای نیروی کار به هیچ وجه معقولانه نیست (نگاه کنید به Griffin, ۲۰۰۰). در واقع، الزام وجود مصوبه‌های تجاری برای حفاظت از محیط زیست در برابر پیامدهای جانبی منفی یا منع رویه‌های نامطلوب کار از قبیل کار کودکان، به احتمال زیاد رفاه جهانی را به جای افزایش کاهش خواهد داد و در نتیجه مردمان فقیر را متضرر می‌کند. سر منشاء پیامدهای جانبی



محیطی که معمولاً در مکان‌های تولیدی و گاهی در مناطق مصرفی ولی به ندرت در مناطق مبادلاتی قرار دارند را باید شناسایی و سپس با آن مقابله کرد. به عنوان مثال، معاهده‌هایی که در مورد شکار وال‌ها منعقد شده، فقط تجارت خارجی گوشت وال‌ها را ممنوع نکرده است بلکه بر منع تولید گوشت وال‌ها نیز تأکید می‌کند. این امر در واقع وظیفه کمیسیون بین‌المللی شکار وال^{۲۲} (IWC) بوده است و IWC در این کار کاملاً موفق عمل کرده است. این مثال می‌تواند الگویی برای چگونگی اصلاح آثار جانبی محیطی باشد، الگویی که مؤثرتر از تلاش‌هایی است که می‌توانست از طریق محدودیت‌های تجاری مورد مذاکره در سازمان تجارت جهانی تحقق یابد.

به طور مشابه، رویکرد اصلاحی که باید در مورد استانداردهای نیروی کار اتخاذ شود عبارتست از اصلاح رویه‌ها و قوانین نامناسب نیروی کار در همه صنایع است و این اصل نباید فقط محدود به صنایعی باشد که محصولاً تشنان را صادر می‌کنند. یک مثال افراطی در این مورد برده‌داری است. به این صورت که استفاده از برده چه برای کارهای خانه (یک خدمت غیرقابل مبادله) و چه برای تولید شکر جهت صادرات، غیرقابل تحمل است. اگر کسی نسبت به این امر اعتراض داشته باشد، همان طوری که مطمئناً همه اعتراض دارند، حذف این عمل در محدوده مسئولیت WTO نیست بلکه سازمان بین‌المللی کار (ILO) مسئولیت آن را به عهده دارد. این چنین اقداماتی نیز باید در مورد منع بهره‌برداری از کار کودکان به اجرا درآید. به همین ترتیب، اگر در مورد آن دسته از آثار جانبی محیطی که پیامدهای بین‌المللی دارد اعتراضی وجود داشته باشد، این امر بیشتر در محدوده وظایف برنامه محیط زیست سازمان ملل^{۲۳} (UNEP) خواهد بود تا سازمان تجارت جهانی. اگر برنامه محیط زیست سازمان ملل قادر به انجام چنین کاری نیست، هر چند واقعیت امر هم این است، آن گاه فرآیند اصلاح برنامه محیط زیست سازمان ملل چیزی بیشتر از انتقال بعضی از وظایف نهاد مذکور به دیگر سازمان‌های بین‌المللی خواهد بود.

البته این روشی است که در آن کارها به صورت ملی انجام می‌شود. برای مثال، ایالات متحده برای حل مسایل محیط زیست و نیروی کار، نباید به دپارتمان بازرگانی مراجعه کند. این مسایل در محدوده وظایف آژانس حفظ محیط زیست و دپارتمان نیروی کار قرار دارند. تلاش‌های اخیری که در زمینه مباحث محیط زیست و نیروی کار در WTO صورت گرفته است، با تحمیل هزینه‌های مذاکره در نشست‌های چند جانبه (جنوا، سیاتل، واشنگتن، دوهه و...) کشورهای

فقیر را متضرر کرده است و در بین کشورهای در حال توسعه این بدگمانی را تقویت کرده که انگیزه‌های حمایت‌گرایانه، استراتژی‌های کشورهای توسعه یافته را تضعیف می‌کند.

۵- کالاهای مصرفی اشتراکی جهانی

جهانی شدن بر پایه دکترین لیبرالیسم اقتصادی، به خصوص تجارت آزاد و جریان آزادانه سرمایه، بنا نهاده شده است. اما اکنون با محدودیت‌های لیبرالیسم و کمبود کالاهای دسته جمعی (اشتراکی) جهانی یا کالاهای عمومی مواجه شده‌ایم. فرآیندهای بازار قادر به حل این مشکل نخواهند بود بلکه اقدام دسته جمعی چاره کار است (نگاه کنید به Olsen, ۱۹۶۵, ۱۹۷۳). در بیشتر کشورها، قسمت اعظم کالاهای عمومی توسط دولت تأمین می‌شود، یعنی از طریق دولت‌های ملی، ایالتی و محلی.

به هر حال، در سطح جهانی ما فاقد آن دسته نهادهای مناسب حکمرانی جهانی هستیم که توانایی و قدرت اجرایی لازم برای فراهم کردن کالاهای عمومی را داشته باشند. در عوض ما در یک وضعیت بی‌دولتی به سر می‌بریم و در نتیجه انگیزه تولید کالاهای عمومی تضعیف شده و تمایل زیادی برای سواری مجانی و نقض موافقت‌نامه‌های بین‌المللی وجود دارد. برای رفع این مشکل به یک نوآوری نهادی نیاز داریم که بتواند با استفاده از فرآیندهای تصمیم‌گیری دموکراتیک که به آن مشروعیت سیاسی می‌دهد، اختیار قانونی تهیه کالاهای اشتراکی جهانی را در دست بگیرد. مادر جهانی زندگی می‌کنیم که سلاح‌های نظامی ارزان بوده و به آسانی قابل دسترسی هستند. امروزه دولت‌ها انحصار تولید ابزارهای خشونت و سلاح‌های جنگی در محدوده مرزهای خود را از دست داده‌اند. ابزارهای خشونت، در عمل، فراگیر و جهانی شده‌اند. هنوز داودهای^{۲۴} زیادی هستند که می‌توانند از عهده جالوت^{۲۵} برآمده و او را شکست دهند یا حداقل او را بیچاره کنند^{۲۶} و بنابراین، نیاز به حیاتی‌ترین کالای عمومی جهانی یعنی امنیت، حل اختلاف و صلح، افزایش یافته است. همانند قوانین و مقررات حاکم بر هر دولت، صلح جهانی یک کالای عمومی تلقی می‌شود (Mendez, ۱۹۹۹) و همانند قوانین و مقررات هر کشور، صلح جهانی باید تحت رهبری بین‌المللی به اجرا درآید، نه این‌که تحت امر یک کشور واحد به مثابه پلیس جهان و یا حتی در دست ائتلافی از چند کشور قرار گیرد. اکنون زمان آن رسیده است که برگردیم به سال ۱۹۹۵ و پیشنهاد دبیر کل سازمان ملل بتروس غالی^{۲۷} را مرور کنیم که ناظر بر این امر است که باید برای ایجاد واحدهای اجرایی



صلح سازمان ملل تلاش جدی کرد و باید به این واحدهای نظامی حق داشتن سلاح و اختیار استفاده از آن داده شود. پذیرش پیشنهاد بتروس غالی، پیامدهای مهمی برای سازمان ملل و توزیع جهانی قدرت سیاسی در پی خواهد داشت. علاوه بر این من یک اقدام مهمی را که برای تهیه کالای عمومی جهانی صلح مورد نیاز است ارایه می‌کنم. مشخصات این اقدام به‌گونه‌ای است که جهان را مجبور به حل مسئله اصلاح مالی در سازمان ملل، مقابله با مشکل سواری مجانی و منوط کردن قدرت هر کدام از نهادهای جهانی به اخذ مالیات خواهد کرد. در حقیقت، افزایش عرضه کالاهای عمومی جهانی هنگامی که ابزارهای مطمئنی برای تأمین مالی آنها وجود نداشته باشد غیرممکن خواهد بود و این متضمن وجود یک سیستم مالیات‌گیری جهانی می‌باشد.

هیچ‌کدام از اقدامات مذکور از مقبولیت کافی برخوردار نخواهد بود مگر اینکه اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان به این باور رسیده باشند که تحمیل صلح و پرداخت مالیات برای تضمین مشروعیت صلح جهانی ضروری می‌باشد. در مرحله بعد، تداوم مشروعیت نیازمند نقش ملموس‌تر و برجسته‌تر تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک در نهادهای حکمرانی جهانی است. به نظر من بیشتر اعتراضاتی که علیه جهانی شدن صورت می‌گیرد، از این حقیقت نشئت گرفته است که مردم عادی کنترل بسیار کمی بر نیروهای جهانی که شیوه زندگی آنها را متأثر می‌سازند، دارند. در سطح ملی، نهادهای دموکراتیک می‌توانند نیروهای بازار را تعدیل کنند، نظم اجتماعی را حفظ کنند، کالاهای عمومی را تأمین کنند و قوانین تقویت‌کننده قرارداد اجتماعی را مشروعیت ببخشند. در سطح جهانی نیز چنین نهادهایی باید به صورت گام به گام ایجاد شوند.

بسیاری از مردم تنها به خاطر فقدان نهادهای دموکراتیک نظم‌دهنده فرایند جهانی شدن با آن مخالفت نمی‌کنند، بلکه به نظر آنها این سازوکار جهانی که در حال شکل گرفتن است، غیرمنصفانه می‌باشد. نابرابری‌های موجود در زمینه‌های توزیع جهانی درآمد، ثروت، قدرت و توان اثرگذاری بر تصمیمات جهانی، بسیار عمیق هستند و گسترش ارتباطات جهانی سریع و کم هزینه صدها میلیون نفر از مردم جهان را نسبت به بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های اقتصاد جهانی و سیستم سیاسی بین‌المللی حاضر آگاه کرده است. این امر که عدالت یک کالای عمومی جهانی می‌باشد و فقدان عدالت، امنیت جهانی را تضعیف و دستیابی به همکاری جهانی را مشکل‌تر خواهد کرد، به صورت روزافزونی مورد پذیرش قرار گرفته است (Rao, ۱۹۹۹).

به عبارت دیگر عدالت و برابری هم ارزش ذاتی و هم ارزش ابزاری دارد. صلح و عدالت را می‌توان به مثابه کالاهای عمومی جهانی ابتدایی تلقی کرد و برای تضمین عرضه کافی این کالاها، حضور نهادهای مناسب حکمرانی جهانی ضروری می‌باشند. سایر کالاهای عمومی جهانی شامل یک سیستم باز تجاری، ثبات مالی جهانی و یک وام‌دهنده نهایی، یک بازار نیروی کار جهانی آزاد و یک محیط زیست جهانی طبیعی و سالم پس از استقرار کالاهای عمومی اولیه به راحتی قابل عرضه خواهند بود. این امر در مورد کالاهای عمومی جهانی معمول‌تر نظیر دانش و بهداشت نیز صحت دارد (Stiglitz, ۱۹۹۹). من پیش از این یادآور شدم که ازدیاد موارد مشمول حقوق مالکیت معنوی می‌تواند مانع استفاده از دانش سودمند گردد. شبکه‌های بزرگ مؤسسات بین‌المللی تحقیقات کشاورزی که در سراسر جهان توزیع شده‌اند را می‌توان به عنوان یک نمونه خوب در مورد آنچه که می‌تواند انجام شود، معرفی کرد. مؤسساتی مانند مؤسسه بین‌المللی تحقیقات برنج در فیلیپین^{۲۸} (IRRI) و مرکز بهبود ذرت و گندم در مکزیک^{۲۹} (CMMYT) از این دسته‌اند. این مؤسسات تحقیقاتی در امر تولید بعضی از کالاهای عمومی فعالند. از جمله این موارد می‌توان به تولید دانش جدید در مورد گونه‌های پربازده گیاهان، ذخیره‌سازی و طبقه‌بندی سیستماتیک دانش پراکنده موجود (مانند بانک دانه‌ها) و توسعه فن‌آوری‌های تحقیقاتی با استفاده از مجموعه‌های پلاسمای نطفه‌ای اشاره کرد. این مؤسسات بیشتر از آنکه وابسته به دولت‌ها و آژانس‌های بین‌المللی باشند توسط سازمان‌های بشردوستانه تأمین مالی می‌شوند.

جهانی شدن در زمینه بهداشت نیز در یک وابستگی متقابل روزافزون نمود پیدا کرده است (Chen et al, ۱۹۹۹). درست همان طوری که در سطح ملی برای حفظ بهداشت عمومی در مقابل بیماری‌های همه‌گیر، دخالت دولت لازم است، بروز بیماری‌های مسری در سطح بین‌المللی نیز نیازمند اقدامات دسته‌جمعی جهانی است. فهرست بیماری‌های مسری مهم که وجهه جهانی دارند طولانی است. به عنوان مثال می‌توان به بیماری‌هایی از قبیل HIV/AIDS، بیماری‌هایی که منشأ رفتار جنسی دارند، آنفولانزا، وبا، طاعون، سیاه‌زخم و بیماری‌های پا و دهان در حیوانات و اخیراً هم سارس اشاره کرد. از این گذشته، بحث‌هایی نیز در مورد این‌که جهانی شدن می‌تواند راهی برای گسترش بیماری‌های غیرواگیردار باشد، صورت گرفته است. مثال‌هایی از قبیل استفاده از مواد مخدر مانند هروئین و کوکاین و رشد سریع مصرف تنباکو در کشورهای کم درآمد و در نتیجه افزایش بیماری‌های سرطان ریه، امراض تنفسی و بیماری‌های قلبی از این دسته‌اند.



به طور خلاصه می‌توان گفت که جهانی شدن، تقاضا برای کالاهای عمومی جهانی را به وجود آورده است. یک سیستم اقتصادی لیبرال نمی‌تواند پاسخ‌گوی این تقاضا باشد، چرا که نیروهای بازار تمایل دارند که مقادیر کمتری از سطح بهینه کالاهای عمومی را تولید کنند. بنابراین، برای حل این مشکلات نیازمند اقدامات دسته جمعی هستیم. به هر حال سیستم کنونی دولت‌های مستقل و مجزا قادر به عرضه کالاهای عمومی جهانی نیست. این امر تنها توسط نهادهای حکمرانی جهانی امکان‌پذیر خواهد بود. ایجاد نهادهای حکمرانی جهانی نیز به نوبه خود نیازمند این است که دولت‌ها، مقداری از حاکمیت خود را به نفع نهادهای جهانی رها کنند و این نهادهای جدید باید بر اساس اصول دموکراتیک سازماندهی شوند تا هم مشروعیت آنها تضمین شود و هم با اقبال جهانی روبرو گردند.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم با این حقیقت روبرو هستیم که دامنه حاکمیت دولت مانند گذشته قطعی نیست اما مشروط و مقید شده است (Sideri, ۱۹۹۹). نیروهای جهانی اقتصادی توانایی دولت‌ها برای کنترل اوضاع و شرایط داخلی را کاهش می‌دهد و دخالت‌های گروه‌های بیرونی را بیشتر می‌کند. به عنوان مثال در کوزوو، نیروهای مذکور اقدام به تنظیم اصلی کردند که به واسطه آن حقوق انسانی، باعث لغو و یا حداقل مقید کردن حقوق حاکمیتی دولت‌ها می‌شود. در واقع جنگ در کوزوو بیانگر آخرین نشانه‌های حاکمیت ملی و پایان این عقیده بود که هر آنچه که دولت در داخل مرزهایش انجام می‌دهد به خودش مربوط است. آن‌گاه سؤال این است که از این جا به بعد به کجا خواهیم رفت؟ جواب من این است که اولاً جهانی شدن باید در جهت تضمین توزیع منصفانه‌تر منابع تعمیق یابد و دوماً دموکراسی باید در عرصه جهانی به اجرا درآید تا کالاهای عمومی توسط نیروهای اقتصاد برآورده شده و منافع تمام جمعیت جهان تأمین گردد.

۶- به سوی دموکراسی جهانی

هدف اصلی و غایی ما در سطح جهانی باید کاربردی کردن اصول عدالت و کارایی باشد یعنی همان اصولی که ما در سطح کشوری از آن دفاع می‌کنیم. این امر متضمن این است که مردم از حق اظهار نظر در نهادهای بین‌المللی برخوردار باشند. رسیدن به هدف مذکور نیازمند برقراری دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (نماینده تمام مردم) در سطح جهانی است. ما امروزه از این هدف بسیار دور هستیم. نهادهای برتن‌وودز - بانک جهانی و IMF بیشتر شبیه



حکومت‌هایی است که توسط ثروتمندان اداره می‌شوند، چرا که آراء هیئت مدیره متناسب با سهم آنها در تأمین مالی این نهادها تعیین می‌شود. شورای امنیت سازمان ملل توسط کشورهای قدرتمند و یا به طور دقیق‌تر توسط کشورهای که جزء برندگان جنگ جهانی دوم محسوب می‌گردند، اداره می‌شود. بیشتر آژانس‌های تخصصی سازمان ملل بر اساس اصل یک کشور یک رأی عمل می‌کنند. یعنی یک کشور کوچک مانند بوتسوانا با دو میلیون جمعیت همان قدر در تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار است که هند با یک میلیارد جمعیت، تأثیرگذار می‌باشد. یک استثناء در مورد اصل یک کشور یک رأی، ILO است که از یک ساختار سه جانبه حاکمیتی برخوردار است. به طوری که کشورها، اتحادیه‌های تجاری (بیشتر بیانگر صنایع بزرگ شهری می‌باشد) و مدیریت (بیشتر بیانگر شرکت‌ها چندملیتی می‌باشد) به یک اندازه از حق اظهارنظر برخوردار هستند. به هر حال در هیچ کدام از نهادهای بین‌المللی موجود، اصل یک نفر، یک رأی کاربردی ندارد. کسانی که از حق اظهار نظر در نهادهای موجود برخوردار نیستند، چاره‌ای نخواهد داشت جز رفتن به خیابان‌ها و بیان اعتراض‌گونه نظرات خود.

دموکراسی می‌تواند مردم را زیر خیمه خود نگه دارد و از طریق نهادهای دموکراتیک همه را از حق اظهارنظر بهره‌مند سازد. این مسیری است که جامعه اروپا به سمت آن حرکت می‌کند. بنابراین، تفکر مبتنی بر ایده هر فرد یک رأی، در عرصه نهادهای فراملی غیرعملی نیست. امروزه، مسایل بین‌المللی ما، از قبیل موضوعات اقتصاد جهانی غالباً یا از طریق اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده به عنوان یک کشور مسلط و خودرأی و یا از طریق فشار ائتلاف کشورهای ثروتمند تنظیم و اداره می‌شوند. ارائه یک سیستم حکمرانی مبتنی بر قانون که از طریق تنظیم قوانین بین‌المللی و مکانیسم‌های اجرایی آن، به عنوان تضمینی برای ارجحیت حاکمیت قانون، حمایت می‌شود، می‌تواند به عنوان یک آلترناتیو معرفی گردد.

در نهایت، ما نیازمند ایجاد یک معماری منطقی برای نهادهای بین‌المللی اقتصادی هستیم. این معماری نوین عبارت است از حذف آن دسته از نهادهایی که اهداف مناسبی را ارائه نمی‌کنند و یا به عبارت دیگر مفید نیستند، تقویت نهادهایی که تا آن اندازه ضعیف شده‌اند که نمی‌توانند مستقل از کشورهای قدرتمند عمل کنند و ایجاد نهادهای جدیدی که تجربه نشان می‌دهد نیاز مبرمی به آنها وجود دارد. اجازه دهید برای توضیح این دیدگاه سه نمونه را ذکر کنیم. در مورد آن دسته از نهادهایی که دیگر مانند گذشته اهداف مناسبی را ارائه نمی‌کنند، می‌توان به بانک جهانی اشاره کرد. بر طبق ماده یک از مواد موافقت‌نامه تأسیس بانک



جهانی، هدف اصلی این نهاد عبارتست از «ارتقاء سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی». این امر در اواخر جنگ جهانی دوم و در زمانی مورد توجه قرار گرفت که بازارهای جهانی سرمایه از حرکت باز ایستاده بودند و نیاز به سرمایه، هم در کشورهای آسیب‌دیده از جنگ و هم در کشورهای مستعمراتی تازه استقلال یافته تا حد زیادی احساس می‌شد. بانک جهانی در ابتدا با تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی فیزیکی، سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی را بهبود بخشید. وقتی که بازارهای جهانی سرمایه به وضعیت پیشین خود بازگشتند فعالیت‌های بانک جهانی به جای تأکید بر پروژه‌های زیرساختی بر وام‌دهی برای توسعه عمومی از قبیل کشاورزی، بهداشت و آموزش متمرکز گردید. به این معنی که بانک جهانی به یک آژانس کمک‌های خارجی با هدف ارتقاء توسعه اقتصادی تبدیل شد. هدف دوم با چند واقعه مقارن بوده است که اهمیت آن را بیشتر می‌کند؛

اول اینکه سرمایه خارجی بخش خصوصی در مدت کوتاهی از کمک‌های خارجی بخش عمومی پیشی گرفت. تا سال ۱۹۹۹ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد کم و با درآمد متوسط، پنج برابر بزرگتر از کمک‌های رسمی توسعه بود.

دوم اینکه کمک‌های خارجی سیری نزولی به خود گرفت به طوری که در سال ۲۰۰۰ کمک‌های رسمی توسعه تنها ۰/۲۲ درصد درآمد ناخالص ملی کشورهای کمک‌کننده را تشکیل می‌داد. در حالی که میزان این کمک‌ها در اهداف سازمان ملل ۰/۷ درصد بوده است. به علاوه در دوره ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ کمک‌های خارجی واقعی ۸/۸ درصد کاهش یافته‌اند (World Bank, ۲۰۰۲: ۳۵۸). همان طوری که می‌دانیم کمک‌های خارجی به شدت در حال حذف شدن هستند. بنابراین، بانک جهانی برای تجدید ساختار خود تحت فشار قرار گرفته است به نحوی که در این راستا توصیه‌های سیاستی برای کشورهای در حال توسعه آخرین هدف این نهاد بین‌المللی عنوان شده است و به این منظور برای تشویق کشورهای که توصیه‌های بانک جهانی را اجرا می‌کنند، از کمک‌های مالی استفاده می‌شود.

به عبارت دیگر بانک جهانی به مدافع جریان آزادسازی، تعدیل ساختاری، شوک درمانی در کشورهای در حال گذار، خصوصی‌سازی بنگاه‌های تحت مالکیت دولت و خدمات اجتماعی از قبیل بهداشت و آموزش و به طور کلی اجرای سیاست‌های همساز با بازار، تبدیل شده است. علی‌رغم سهم کوچک و رو به کاهش بانک جهانی در جریان سرمایه جهانی، این بانک به عنوان یک نهاد ایدئولوژیکی از نقش بسیار مهمی برخوردار شده است (Rao, ۲۰۰۱).



این امر همان طوری که انتظار می‌رفت با واکنش شدیدی روبرو شده است. بعضی‌ها معتقدند که بانک جهانی باید تعطیل شود و چنین استدلال می‌کنند که پنجاه سال برای ادامه حیات این نهاد بین‌المللی کافی است.

گروهی دیگر معتقدند بانک جهانی باید به توصیه‌های پیشنهادی خود عمل کرده و به صورت خصوصی اداره شود. به هر حال رئیس بانک جهانی و سایر کارشناسان بانک، خود را به منزله منبع و کانون اطلاعات و دانش تلقی می‌کنند (Stiglitz, ۱۹۹۹). به عبارت دیگر یعنی کسانی که تولیدکننده و در عین حال منبع دانش و معرفت هستند. اما اینکه آیا آخرین تغییراتی که در اهداف بانک جهانی رخ داده است بیشتر از اهداف اولیه این بانک دوام خواهد آورد یا نه، سؤالی است که باید به انتظار جواب آن بود. هیچ‌کدام از نواقص مذکور دلیلی بر عدم نیاز به انتقال منابع به کشورهای فقیر نیست بلکه نشان می‌دهند که روش‌های قدیمی کمک‌های خارجی تقریباً منسوخ شده‌اند.

من معتقدم که سیستم جاری باید به وسیله یک مکانیسم مالیات‌گیری جایگزین شود که مالیات‌های جمع‌آوری شده را به کشورهای فقیر منتقل کند. مکانیسمی که به وسیله آن وجوه صندوق از طریق مالیات اجباری و تصاعدی بر GNP کشورهای ثروتمند افزایش یافته و به طور خودکار بین کشورهای فقیر توزیع می‌شود و این مبالغ به طور معکوس و متناسب با درآمد سرانه هر کشور تغییر خواهد کرد. چنین الگویی، تا حدودی شبیه اصول پایه‌ای دولت رفاه در بسیاری از کشورهای مترقی است و برخلاف روشی است که امروزه اقتصاد جهانی بر پایه آن مدیریت می‌شود.

صندوق بین‌المللی پول یک نمونه از آن دسته نهادهایی است که به اندازه‌ای ضعیف شده‌اند که نمی‌توانند به طور مستقل عمل کنند و به سرعت نیازمند تقویت می‌باشند. صندوق بین‌المللی پول قدرت لازم برای سازماندهی «قوانین بازی» در امور مالی بین‌المللی را ندارد و بنابراین از توانایی لازم برای جلوگیری از بی‌ثباتی مالی برخوردار نیست. هنگامی که یک بی‌ثباتی مالی به وقوع بپیوندد و در نهایت کل سیستم جهانی را تهدید کند، IMF قادر به تأمین وجوه کافی برای وام‌دهی به کشورهای عضو نخواهد بود. IMF در سال‌های اخیر مجبور شده است کنسرسیومی از کشورها را سازماندهی کند و یک‌یک کشورهایی که با مشکلات مالی شدید مواجه بوده‌اند را تأمین مالی کند. این امر در واقع قدرت IMF را تحلیل برده است به طوری که کشورهای عضو کنسرسیوم خود میزان کمک‌ها را تعیین می‌کنند و مهم‌تر از این



سبب شده است که کشورهای عضو کنسرسیوم از اهرم‌های سیاسی قابل توجهی برخوردار شوند. این نکته را باید مد نظر قرار داد که IMF از سیاست‌های کوتاه‌مدت سنتی خود برای اصلاح مشکلات تراز پرداخت‌ها تا حدودی فاصله گرفته است و اکنون به سیاست‌های توسعه‌ای بلندمدت متوسل شده است. به عبارت دیگر ما دچار یک تناقض شده‌ایم. یعنی در حالی که حجم وام‌های پرداختی IMF رو به کاهش گذاشته است، قدرت تأثیرگذاری IMF بر سیاست‌های اجرایی کشورهای وام‌گیرنده رو به فزونی دارد. صندوق بین‌المللی پول هم در حکم آخرین وام‌دهنده‌ای که بانک‌های مرکزی کشورهای مختلف به آن متوسل می‌شوند، عمل می‌کند و هم هنگامی که نیاز اقتصاد جهانی ایجاب کند، قادر به افزایش نقدینگی جهانی است. این‌ها همان وظایف بانک‌های مرکزی در کشورهای مختلف هستند که برای اجرای آنها در سطح جهانی نهاد مشابهی مانند بانک‌های مرکزی وجود ندارد. جامعه اروپا با ایجاد بانک مرکزی اروپا در حوزه یورو به این سمت پیش رفته است. گام بعدی در این راستا تبدیل IMF به یک بانک مرکزی جهانی واقعی است.

در مورد سومین نمونه از معماری جدید نهادهای بین‌المللی می‌توان به سیستم قضایی اشاره کرد. سیستم قضایی، حوزه‌ای است که واقعاً نیازمند ایجاد نهادهایی کاملاً جدید می‌باشد. دادگاه بین‌المللی عدالت لاهه که بعد از جنگ جهانی اول بنا نهاده شد، نقش محدودی را در گسترش حاکمیت قانون در سطح جهانی داشته است. کشورهای متعددی، از جمله ایالات متحده، محدوده اختیارات این دادگاه را نادیده می‌گیرند و بنابراین دامنه دعاوی تحت کنترل آن به شدت محدود شده است. اقدامات محتاطانه‌ای آن هم به صورت موقتی در زمینه مؤاخذة ناقضان حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. این دعاوی اغلب به جنایات جنگی و قتل‌عام‌ها و نسل‌کشی‌ها برمی‌گردد، در حالی که برای ایجاد یک سیستم پایدار و باثبات از دادگاه‌های بین‌المللی که قوانین جنایی و مدنی را اجرا می‌کنند، اقدامات وسیع‌تری لازم است. تا زمانی که این شرایط فراهم نشود بی‌دولتی در سطح جهانی ادامه خواهد داشت و در برابر فرآیند جهانی شدن مقاومت خواهد کرد.

۷- خلاصه نهایی

من در این مقاله استدلال کردم که به دلیل اینکه جهانی شدن به صورت نامتقارن (بر مبنای آزادسازی تجاری) و ناقص (به خصوص ناتوانی در آزادسازی بازار کار جهانی) تحقق یافته است بعضی از مشکلات مربوط به جهانی شدن اقتصاد گسترش پیدا کرده‌اند. پیامدهای این امر به صورت توزیع به شدت نابرابر منافع حاصل از جهانی شدن و تداوم نابرابری در توزیع جهانی درآمد

ظهور پیدا کرده است. بازنگری فرایندهای اصلاحی نشان می‌دهد که نتایج اصلاحات اقتصادی از وضعیت بهینه، خیلی فاصله دارد و به خصوص کشورهای در حال توسعه در وضعیت نامطلوبی قرار گرفته‌اند. بنابراین شگفت‌انگیز نیست که این شرایط منجر به اعتراضات گسترده‌ای شده است. ضعف‌های نهادی نیز از جمله منابع اصلی این مشکلات بوده‌اند. نهادهای حکمرانی جهانی موجود برای مدیریت سیستم تقریباً ادغام شده و به سرعت در حال گسترش اقتصاد جهانی، طراحی نشده‌اند. ما بازارهای جهانی را به وجود آورده‌ایم، اما در عین حال فاقد نهادهای جهانی برای اداره این بازارها هستیم. نهادهای موجود نماینده تمامی مرم جهان نیستند. به این صورت که حق اظهار نظر بسیاری از مردم در این نهادها نادیده گرفته شده است و از طرف دیگر این نهادها با ایده‌آل‌های دموکراتیک مطابقت ندارند. به علاوه ساختار حکمرانی جهانی از نقایص فراوانی برخوردار است. متأسفانه برای تأمین کالاهای عمومی جهانی تدارک لازم فراهم نشده است و تمهیدات مناسب برای تأمین مالی این قبیل کالاها وجود ندارد. برنامه‌های کمک‌های خارجی در حال حذف شدن هستند و لذا باید توسط یک الگوی مالیات انتقال جایگزین شود تا منافع کشورهای فقیر و منافع کسانی که به واسطه جهانی شدن به حاشیه رانده شده‌اند را تأمین کند. در نهایت به عنوان بخشی از فرآیند اصلاح و گسترش نهادهای حکمرانی جهانی، ما به مکانیسم‌هایی احتیاج داریم که بتواند نهادهای جهانی را در قبال عملکردشان و در برابر مردم سراسر جهان پاسخگو نگه دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- کیت گریفین استاد برجسته اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا می‌باشد که قبل از این ریاست کالج مگ‌دالن در آکسفورد را به عهده داشته است. او علاوه بر مجموعه مقالاتی در مورد جهانی شدن، در سال‌های اخیر حوزه مطالعاتی خود را بر کشورهای در حال گذار کم‌درآمد از قبیل ارمنستان، مغولستان و ازبکستان متمرکز کرده است. از این نویسنده کتاب‌های راهبردهای توسعه اقتصادی و مروری بر جهانی شدن و گذار اقتصادی، به فارسی ترجمه شده است. (م)

- ۲- William Fulbright
- ۳- Organization of American States
- ۴- International Criminal Court
- ۵- United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO)
- ۶- International Labour Organization (ILO)
- ۷- International agreement on greenhouse gases
- ۸- Chemical weapons convention
- ۹- Nuclear Test Ban Treaty
- ۱۰- Integration
- ۱۱- North American Free Trade Agreement (NAFTA)
- ۱۲- World Trade Organization (WTO)
- ۱۳- Bob Sutcliffe

۱۴- Rio Grand: رودخانه‌ای به طول ۳۰۳۳ کیلومتر که از جنوب غربی کلرادو سرچشمه گرفته و به سمت جنوب جریان داشته و از وسط نیومکزیکو و سپس جنوب غربی تگزاس می‌گذارد و این همان جایی است که ریوگراندا به سمت جنوب متمایل شده

و مرز بین آمریکا و مکزیک را تشکیل می دهد (م).

- ۱۵-Patent
- ۱۶-Trademark
- ۱۷-International Trade Organization (ITO)
- ۱۸-General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)
- ۱۹-United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD)
- ۲۰-Raul Prebisch
- ۲۱-Internationalist
- ۲۲-International Whaling Commission
- ۲۳-United Nations Environmental Programme (UNEP)
- ۲۴-Davids
- ۲۵-Goliath
- ۲۶- اشاره دارد به داستان نبرد داود پیامبر و جالوت که در نهایت به پیروزی داود می انجامد. جالوت قدرتمندترین پهلوان شورشیان اطراف بیت‌الله بود که در نبردی تن به تن، داود بایک سنگ که با فلاخن به پیشانی او می زند، او را به هلاکت می رساند. به احتمال زیاد منظور نویسنده این است که امنیت جهانی ممکن است بر اثر عوامل و حوادث کوچک نیز به خطر بیفتد (م).
- ۲۷-Boutros-Ghali
- ۲۸-International Rice Research Institute (IRRI)
- ۲۹-Center for the Improvement of Maize and Wheat in Mexico (CMMYT)

منابع:

۱۸۴

- Board Robin (ed) (2002) *Global Backlash: Citizen Initiatives for a Just World Economy* Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Chen, Lincoln C, Tim G. Evans and Richard A. Cash (1999) "Health as a Global Public Good", in Lnge Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern (eds) *Global Public Goods*, PP. 284-304, New York: Oxford University Press.
- Eisenberg, Rebecca S. (2003) "Patent Swords and Shields", *Science* 299 (5609): 1018-19.
- Gallini, Nancy T. (2002) "The Economics of Patents: Lessons from Recent US Patent Reform", *Journal of Economic Perspectives* 16(2): 131-54.
- Griffin, Keith (1991) "Foreign Aid After the Cold War", *Development and Change* 22(4): 645-85.
- Griffin, Keith (1997) "Globalization and Development Cooperation: A Reformer's Agenda", in Albert Berry, Roy Culpeper and Frances Stewart (eds) *Global Government and Development Fifty Years After Bretton Woods*, PP.22-49, London: Macmillan.
- Griffin, Keith (2000) "Delinking Trade, Environmental Protection and Labour Standards", *Environment and Development Economics* 5(4): 504-6.
- Griffin, Keith (2001) "Trade Liberalization and Global Governance: Some Observations", in Political Economy Research Institute, *Democratizing Global Economic Governance: A PERI Symposium*, PP.1-6 (Working Paper No 26), Amherst, MA: University of Massachusetts, Amherst.
- Griffin, Keith and John Gurley (1985) "Radical Analyses of Imperialism, The Third World and the Transition to Socialism: A Survey Article", *Journal of Economic Literature* XXXIII: 1089-1143.
- Griffin, Keith and Terry Mc Kinley (1996) "Development Cooperation in the Twenty-first Century: Suggestion for a New Framework", *Indian Journal of Applied Economics* 5(4): 161-82.
- Heilbroner, Robert (1953) *The Worldly Philosophers*, New York: Simon and Schuster.

- Hertel, Thomas W. Bernard M. Hoekman and Will Martin (2002) "Developing Countries and a New Round of WTO Negotiations", World Bank Research Observer 17(1): 113-40.
- Kaul, Inge, Isabelle Grunberg and Marc A Stern (eds) (1999) *Global Public Goods*. New York: Oxford University Press.
- Kaul, Inge, Pedro Conceicao, Katell le Goulven and Ronald U. Mendoza (eds) (2003) *Providing Public Goods: Managing Globalization*, New York: Oxford University Press.
- Mathias, Peter (1969) *The First Industrial Nation: An Economic History of Britain, 1700-1914*, London: Methuen.
- Mendez, Ruben, P. (1999) "Peace a Global Public Good", in Inge Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern (eds) *Global Public Goods*, PP. 382-416. New York: Oxford University Press.
- Olson, Mancur (1965) *The Logic of Collective Action*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Olson, Mancur (1973) "Increasing the Incentives for International Cooperation", International Organization 27(2): 866-74.
- Rao, J. Mohan (1999) "Equity in a Global Public Goods Framework", In Inge Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern (eds) *Global Public Goods*, PP. 68-87. New York: Oxford University Press.
- Rao, J. Mohan (2001) "Commentary", in Political Economy Research Institute, Democratizing Global Economic Governance: A PERI Symposium, PP. 7-11 (Working Paper No 26). Amherst, MA: University of Massachusetts, Amherst.
- Rawls, John (1971) *A Theory of Justice*, Cambridge, MA: Harvard University Press
- Samuelson, Paul (1954) "The Pure Theory of Public Expenditure", Review of Economics and Statistics, 36(4): 387-9.
- Science (2002) 297 (13 September): 1791.
- Sideri, Sandro (1999) "Globalization, the Role of the State and Human Rights", The Hague: Institute of Social Studies.
- Stiglitz, Joseph E: (1998) *More Instruments and Broader Goals: Moving Toward the Post-Washington Consensus*, Helsinki: World Institute of Development Economics Research.
- Stiglitz, Joseph E (1999) "Knowledge as a Global Public Good", in Inge Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern (eds) *Global Public Goods*, PP.308-25. New York: Oxford University Press.
- Sutcliffe, Bob (2002) "A More or Less Unequal World? World Income Distribution in the 20th Century", Hegoa Working Paper No 31. Bilbao, Apain: Universidad del Pais Vasco.
- UNCTAD (2002) *Trade and Development Report 2002*. New York and Geneva: United Nations.
- Wade, Robert (1990) *Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Williamson, Jeffrey G (1997) "Globalization and Inequality, Past and Present", World Bank Research Observer 12(2): 117-36.
- World Bank (2002) *World Development Indicators 2002*. Washington, DC: The World Bank.
- World Bank (2003) *World Development Report 2003*. Washington, DC: The World Bank.